

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار یادها و یادمان‌های
آزاده‌علی‌اکبر فندرسکی

برای آن‌که زخمی کبود بر دل دارد!

■ فرزانه قلعه‌قوند



دقیقاً یادم نیست چه زمانی بود که آقای علی‌اکبر فندرسکی، از آزادگان استان گلستان برای چاپ خاطراتش تماس گرفت. آرامش صدایش نشان می‌داد با آزاده دیگری از جنس آیینه روبه‌رو هستیم. از اردوگاه‌هایی که حضور داشت پرسیدم و از اتفاق‌هایی که از سر گذرانده بود. باطمینانه جویم را داد. شماره تلفنم را دادم تا قابل کتاب را بفرستد. ادعای نویسندگی نداشت و گفت فقط آزاده‌است؛ این یعنی صدور مجوز و اختیار برای ششم‌زدن خاطراتش. به ایشان عرض کردم: خاطراتتان را می‌خوانیم و بعد از اینکه امتیاز لازم را در داوری کسب کرد، ان‌شاءالله اقدام می‌کنیم. از اول به دقت خواندم. کودکی یک بچه روستایی زلال و صمیمی، روزهای انقلاب، جنگ و... همه چیز مثل آب جاری بود؛ روزمندی‌ای که آرزو می‌کرد در همان ابتدا شهید نشود؛ صداقت کلامش میخکوبم کرد. خاطرات خوبی بود، اما هنوز جای خیلی از مطالب در نوشتار خالی بود، دوست داشتم کتاب خاطرات را خودم کار کنم؛ شاید حسن ناسیونالیستی به زادگاهم در شمال کشور باعشش شد؛ هر چه بود، بدجوری مرا برگرداند به دوران کودکی و روزهای انقلاب و جنگ. برای مصاحبه تکمیلی از استان گلستان به تهران آمد. جای زخم کهنه، روی دستش دلم را به درد آورد. معلوم نبود چگونه بدون تیمار خاص، دوا و دکتر درست و حسابی و حضور خانواده، با آن دست مجروح، روزهای اسارات را تاب آورده است. وقتی برای مصاحبه روبه‌رویم نشست، می‌دانستم ادیت می‌شود. برگشتن به آن روزها اصلاً برایش راحت نبود؛ روزهای جنگ و عملیات، تنه‌ها ماندن و به سختی مجروح شدن، روز برخی به اسارات درآمدن، مسیر تاریک روبه‌رو و روزهای پشت دیوار. مهم



آزاده‌علی‌اکبر فندرسکی در جبهه‌های جنگ

نیست یک ماه، یک سال یا چند سال اسیر باشی، چون به هر حال برخز برخز است و زمان در آن معنایی ندارد! از حال و روزش معلوم بود دوباره زخمی کبود بر دلش نقش بسته است، ولی کوتاه نیامدم و چکشی پرسیدم. گاهی جزئیات خاطراتی را به یاد نمی‌آورد و همان‌جا زنگ می‌زد به یک هم‌اردوگاهی و سؤال می‌کرد و گاهی از به یادآوردن خاطراتی بازگویی آن به شدت ادیت می‌شد و عرق می‌ریخت. بنظرم می‌آمد دیگر قادر به ادامه نیست؛ بقیه‌اش را مو کول کردم به روز بعد. البته دوست‌تر می‌دانستم تا زمان بیشتری می‌داد. برای سر کشیدن به همه زوایای خاطراتش، اما نشد و به تکمیل گفت‌وگو از طریق تلفن بسنده کردم، آن‌قدر که حسابش از دستم در رفته است؛ به‌نظرم، علاوه بر خاطرات مکتوب، مصاحبه حضوری و هر حضوری تکمیلی با ایشان ۳۰ ساعتی شد. پس از پیداسازی گفت‌وگو به‌سبب‌پیدا شدن پراختم و سؤالات جانمده از مشخص کردم. عصرها که پس از گذراندن روزی شلوغ، به خانه برمی‌گشتم تازه زنگ نوشتنم شروع می‌شد. به جز وقتی که برای نماز و صرف شام سیری می‌شد تا پاسی از شب همچنان عاشقانه ادامه می‌دادم. وقتی شروع می‌کردم به نوشتن، مثل آیینه روبه‌رویم سبز می‌شد. سعی نکردم علی‌اکبر فندرسکی شوم، ولی بدون زور زدن این اتفاق افتاد... کارم که تمام شد متن را برای بازخوانی و بازنگری، برایش ارسال کردم تا کاستی‌هایی را که مشخص کرده بودم برطرف و اتفاق‌ها را دوباره مرور کند تا نکته‌ای از قلم نیفتاده باشد. مواردی را که خواسته بودم صبورانه ضبط کرد و برآیم فرستاد. خاطراتش دوباره و چندباره اصلاح شد و تغییر کرد. امروز سال‌ها از آزادی اسرا گذشته است و فراموشی جزئیات خاطرات اجتناب‌ناپذیر است؛ از این‌رو ضروری است برای تأیید یا اصلاح خاطرات با افرادی مطلع مراجعه شود. به جرئت می‌توانم بگویم برای صحت‌سنجی و تأیید خط به خط خاطرات هفت‌خوان سراغ اغلب افرادی رفتم که در کتاب حضور داشتند. از سردار مرتضی قربانی گرفته تا دوستستان هم‌رزم و هم‌دوگاهی او و حاصل آن کتابی شد که هم‌اکنون به شما معرفی کردم. امید آنکه مقبول آید.

■ **احمد رضا صدری**

روزهای اکنون، تداعی‌گر تلاش بی‌وقفه تیمور بختیار و عمال او در فرمانداری نظامی تهران، برای دستگیری شهید سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام و یاران اوست. از این روی، به‌نگام است‌قدری به آغاز و انجام زندگی سیاسی وی پرداخته شود. مقال بهی‌آمده در صدد چنین خوانشی بوده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان ما مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **اشتهای سیری‌ناپذیر به قدرت و ثروت**

قبل از آغاز سخن، مناسب است تا به حیات سیاسی، نظامی و امنیتی تیمور بختیار در تمامی ادوار پایان نظری افکنده و فسر از فرودهای زندگی وی، بازخوانی شود. فاطمه معزی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران زندگینامه اجمالی بختیار را به شرح ذیل بازنگاشته است: تیمور بختیار، فرزند فتحعلی بختیار (سردار معظم بختیاری)، در سال ۱۲۹۳ش در شهر کرد متولد شد. پدر او از نوادگان امام قلی خسان ایلخانی بود. تیمور بختیار تحصیلات ابتدایی خود را در اصفهان به پایان برد و آنگاه چون دیگر خان زادگان بختیاری برای ادامه تحصیل، به فرانسه رفت. در فرانسه به دانشکده نظامی سن‌سیر وارد شد و پس از دو سال تحصیل در این مدرسه، با درجه ستوان دومی به ایران بازگشت. در ارتش ایران پله‌های ترقی را یک به یک پیمود و در سال ۱۳۲۵، او از فرماندهان هنگ سوار حمله بود. در جریان غائله آذربایجان، موفق به سرکوب دموکرات‌ها در منطقه مراغه شد و این موفقیت وی، موجب ارتقای به درجه سرهنگی شد. بختیار در سال ۱۳۲۹، رئیس ستاد لشکر گارد بود و در دوره حکومت دکتر محمد مصدق به فرماندهی تیپ زرهی کرمانشاه منصوب شد تا از تهران نیز دور باشد. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، بختیار با کودتاگران همراه شد و قوای خود را مجهز کرد تا در صورت ضرورت به تهران حمله کند، اما کودتاگران به حضور وی نیاز پیدا نکردند. وی به پاس همراهی با کودتاگران در ۵ دی ماه ۱۳۳۲ به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد و به قلع و قمع مخالفان رژیم پهلوی پرداخت. از اقدامات وی در این دوره دستگیری سیدحسین فاطمی، دستگیری اعضای شاخه نظامی حزب توده، دستگیری شهید نواب

صفوی و دیگر اعضای فدائیان اسلام، اعدام مخالفان و سانسور مطبوعات بود. سرلشکر تیمور بختیار در سال ۱۳۳۵، به ریاست سازمان تازه تأسیس اطلاعات و امنیت کشور و معاونت نخست‌وزیر منصوب شد و حکومت رعب و وحشت را بر پا کرد. در سال ۱۳۳۶، به درجه سپهبدی ارتقا یافت و برای نیل به مقام نخست‌وزیری تلاش می‌کرد. تیمور بختیار، دارای روحیه‌ای جاهطلب بود و ریاست سازمان امنیت و اطلاعات کشور، برای او کافی نبود و به همین جهت با دین راستک، وزیر امور خارجه امریکا وارد مذاکره شد، اما شاه از این مذاکرات آگاه شد و در ۲۴ اسفند ۱۳۳۹ با صلاحدید مشاوران امریکایی خود، بختیار را از کار برکنار کرد! بختیار در سال ۱۳۴۰، ایران را ترک کرد و به اروپا رفت و در ۱۳۴۱، بازنشستی‌وی اعلام شد. بختیار در اروپا، رسماً و علناً مخالفت خود را با رژیم پهلوی آغاز کرد و در عوض شاه نیز دستور مصادره اموال وی را صادر کرد. او در سال ۱۳۴۷، تصمیم گرفت برای مقابله بهتر با رژیم پهلوی، در عراق مستقر شود و به همین منظور، از طریق لبنان به بغداد رفت ولی در فرودگاه لبنان به جرم حمل اسلحه توقیف و محبوس شد! در این مدت دولت ایران برای بازپس‌گیری وی، تلاش بسیار کرد، ولی این تلاش‌ها به جایی نرسید و بختیار به عراق رفت. این عمل باعث قطع روابط ایران با لبنان و عراق شد. در سال ۱۳۴۸ دادگاه نظامی، بختیار را غیاباً به اعدام محکوم کرد و سرانجام در مرداد ۱۳۴۹ توسط عوامل نفوذی رژیم پهلوی در شکارگاهی در نزدیکی بغداد به قتل رسید.»

■ **روزهای جان‌نثاری برای پهلوی دوم**
نام و آوازه تیمور بختیار از دوره‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که وی با انتساب به فرمانداری نظامی تهران، به قلع و قمع مخالفان شاه پرداخت و در این وادی، از هیچ گونه خوش خدمتی‌ای فروگذار نکرد! او تصور می‌برد تا با این همه می‌تواند زمینه را برای نخست‌وزیری خوش فراهم آورد، رؤیایی که سرانجام به تحقق نرسید. سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در ترسیم این دوره از حیات بختیار آورده است:

«بختیار پس از کودتای ۲۸ مرداد در سمت فرمانداری نظامی در راستای تقویت سلطنت محمدرضاشاه اقدامات چندی صورت داد. او با مساعدت افسران رکن دوم ستاد ارتش به تعقیب،

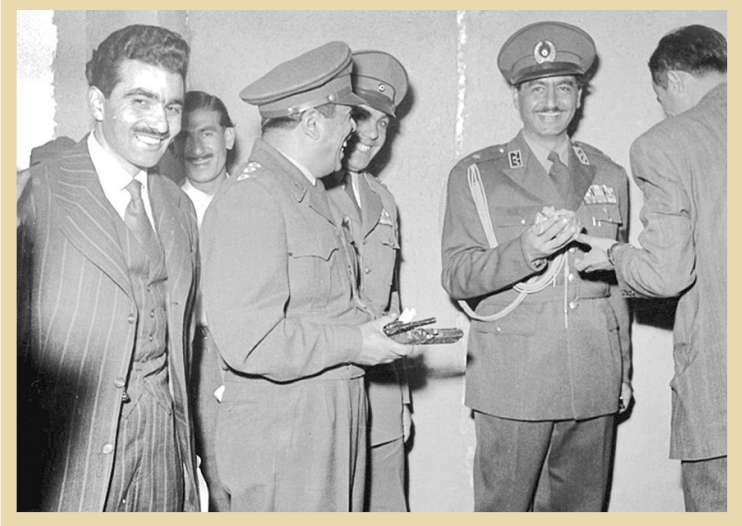


«تیمور بختیار از خوش خدمتی تا تقابل با پهلوی دوم» در آیین‌ه اسناد و تحلیل‌ها

طمع به مقام مخدوم و فرجام مرگ!

دستگیری و بازداشت اعضای سازمان افسران حزب توده و فدائیان اسلام پرداخت و تعداد زیادی از آنها را زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار داد. از همان فردای کودتا جو وحشت و اختناق را بر فضای کشور حاکم کرد. او به دستگیری مصدق همراه عده زیادی از اعضای دولت ملی و جبهه ملی، روزنامه‌نگاران مستقل و اعضای حزب توده پرداخت. مطبوعات آزاد را توقیف و در همه شهرهای ایران حکومت نظامی اعلام کرد. در این دوران بختیار به موازات سیاست دولت کودتا و حمایت شاه و امریکایی‌ها به خشونت دست زد، از زندانی کردن هزاران مخالف شاه با هر ایدئولوژی و اعدام یا سر به نیست کردن آنها تا تبدیل یادگان مرکزی ۲ زرهی به یک شکنجه‌خانه تمام‌عیار با انداختن خرس به جان دختران و زنان! گویی به گفته حسین فردوست، او در سایه قدرت مطلقه دچار توحشی کامل شده بود، چنان‌که سیدعبدالحسین واحدی، شخص دوم فدائیان اسلام را در جلسه مواجهه با او و در پی رد و بدل پرسش و پاسخ با پنج گلوله کشت، هر چند دلایل این قتل، شلیک مأموران به واحدی به علت فرار اعلام شد. از عوامل ترقی او جز جاه‌طلبی‌ها و خوش خدمتی‌ها و نسبت نزدیکش با ملکه، روایتش با دل خار جی نیز نبود. به گفته فردوست، او در زمان مصدق سرهنگ تمام و فرمانده تیپ زرهی مستقر در کرمانشاه بود و چون از خانواده خوانین بختیاری بود انگلیسی‌ها مانع از این کار شدند، چون از نظر آنها هیچ افسری وجود نداشت که همه‌ارتش آن را قبول داشته باشند. فردوست گزینۀ امریکایی‌ها را بختیار می‌داند که خودش نیز مایل به انجام این کودتا بود. اقدامات بختیار و خوش خدمتی‌هایش همگی نشانه سرمستی او از قدرت بود. به عبارت دیگر تیمور بختیار برای جلب رضایت امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هر کاری را انجام می‌داد و چون تثبیت سلطنت شاه جزو اهداف این دولت‌ها بود، او در این

نام و آوازه تیمور بختیار از دوره‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که وی با انتساب به فرمانداری نظامی تهران، به قلع و قمع مخالفان شاه پرداخت و در این وادی، از هیچ گونه خوش خدمتی‌ای فروگذار نکرد! او تصور می‌برد تا با این همه می‌تواند زمینه را برای نخست‌وزیری خوش فراهم آورد، رؤیایی که سرانجام به تحقق نرسید. سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در ترسیم این دوره از حیات بختیار آورده است:



تیمور بختیار در دوران تصدی فرمانداری نظامی تهران پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

د

بختیار پس از آغاز کار خود به عنوان رئیس ساواک، در پی جمع‌آوری ثروت برآمد. پرونده‌سازی برای بازاریان و گرفتن پول در ازای آزادی آنها موجب شد به ثروتی میلیاردری برسد! به ازای نفوذ ساواک در جای جای سازمان‌ها و شرکت‌ها، بر دامنه نفوذ و ثروت او نیز افزوده می‌شد. همین امر بر اعتماد به نفس وی افزود و موجب شد در پی دست یافتن به مقام شاهی باشد!

راستا گام برداشت. خوش خدمتی‌های او به گونه‌ای بود که در اواخر سال ۱۳۳۲ پس از شاه رتبه‌اول را در کشور داشت. حتی هنگام تأسیس ساواک که همچون فرمانداری نظامی ایده امریکایی‌ها بود و توسط مستشاران امریکایی نیز اجرا شد، تیمور بختیار چون به عنوان رئیس فرمانداری نظامی تا آن زمان از محبوبیت زیادی در بین مستشاران امریکایی بر خوردار بود، با نظر مثبت امریکایی‌ها به ریاست ساواک منصوب شد. با این حال، بختیار به دلیل اقداماتش محبوبیتی در میان مردم نداشت و حتی شخص شاه نیز از قدرت رو به افزایش او هراس داشت. بختیار پس از آغاز کار خود به عنوان رئیس ساواک در پی جمع‌آوری ثروت برآمد. پرونده‌سازی برای بازاریان و گرفتن پول در ازای آزادی آنها موجب شد به ثروتی میلیاردری برسد. به تناسب نفوذ ساواک در جای جای سازمان‌ها و شرکت‌ها بر دامنه نفوذ و ثروت او افزوده می‌شد. همین امر بر اعتماد به نفس وی افزود و با تشدید امیال جاه‌طلبانه او، موجب شد در پی دست یافتن به مقام شاهی باشد. وی در سال ۱۳۳۹ برای کسب مقام نخست‌وزیری و حتی پادشاهی با مقامات دولت امریکا وارد مذاکره شد تا با حمایت آنها به درجه شخص اولی مملکت برسد. در همین راستا با دین راستک، وزیر امور خارجه، آئن دالس، وزیر اطلاعات، کریم‌ت روزولت و جان رازر شدیدترین شکنجه‌ها قرار داد. از همان فردای کودتا جو وحشت و اختناق را بر فضای کشور حاکم کرد. او به دستگیری مصدق همراه عده زیادی از اعضای دولت ملی و جبهه ملی، روزنامه‌نگاران مستقل و اعضای حزب توده پرداخت. مطبوعات آزاد را توقیف و در همه شهرهای ایران حکومت نظامی اعلام کرد. در این دوران بختیار به موازات سیاست دولت کودتا و حمایت شاه و امریکایی‌ها به خشونت دست زد، از زندانی کردن هزاران مخالف شاه با هر ایدئولوژی و اعدام یا سر به نیست کردن آنها تا تبدیل یادگان مرکزی ۲ زرهی به یک شکنجه‌خانه تمام‌عیار با انداختن خرس به جان دختران و زنان! گویی به گفته حسین فردوست، او در سایه قدرت مطلقه دچار توحشی کامل شده بود، چنان‌که سیدعبدالحسین واحدی، شخص دوم فدائیان اسلام را در جلسه مواجهه با او و در پی رد و بدل پرسش و پاسخ با پنج گلوله کشت، هر چند دلایل این قتل، شلیک مأموران به واحدی به علت فرار اعلام شد. از عوامل ترقی او جز جاه‌طلبی‌ها و خوش خدمتی‌ها و نسبت نزدیکش با ملکه، روایتش با دل خار جی نیز نبود. به گفته فردوست، او در زمان مصدق سرهنگ تمام و فرمانده تیپ زرهی مستقر در کرمانشاه بود و چون از خانواده خوانین بختیاری بود انگلیسی‌ها مانع از این کار شدند، چون از نظر آنها هیچ افسری وجود نداشت که همه‌ارتش آن را قبول داشته باشند. فردوست گزینۀ امریکایی‌ها را بختیار می‌داند که خودش نیز مایل به انجام این کودتا بود. اقدامات بختیار و خوش خدمتی‌هایش همگی نشانه سرمستی او از قدرت بود. به عبارت دیگر تیمور بختیار برای جلب رضایت امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هر کاری را انجام می‌داد و چون تثبیت سلطنت شاه جزو اهداف این دولت‌ها بود، او در این

■ **استخر ۸۰۰ هزار تومانی**

سیدمصطفی کاشانی‌فرزند آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در عداد چهره‌هایی است که به گونه‌ای مرموز و ناپیدا توسط تیمور بختیار به قتل رسید. بسیاری این رویداد را به گفت‌وگوی کاشانی با شاه در باب مظالم بختیار مرتبط می‌دانند، رکن محمدحسن سامی خواهرگام سیدمصطفی کاشانی و نوه آیت‌الله کاشانی در این باره می‌گوید:

«دایی مصطفی طبق قولی که به مرحوم آقا داده بود، در مجلس علیه لایحه کنسرسیون صحبت کرد و رابطه‌اش با شاه کمی تیره شد. در روزهای بعد که برای دیدن شاه به دربار می‌رود، به او می‌گوید که تمام این خرابکاری‌ها در تاریخ به اسم تو ثبت می‌شود! فقط یک قلم این خرابکاری‌ها این است که تیمور بختیار قبل از اینکه فرماندار نظامی شود، دار و ندارش یک اتاق بود که وسطش پرده کشیده بود و یک طرف خانواده‌اش زندگی می‌کردند، یک طرفش از مردم پذیرایی می‌کرد! حالا بیا و ببین چه دم و دستگاہی برای خودش به هم زده است. روزی نیست که یکی از تاجر حاجی بازاری را به اسم توده‌ای دستگیر کند و بعد از اینکه از هر کدام پنج تا ۱۰ هزار تومان می‌گیرد، آزادشان می‌کند! با همین پول‌ها برای خودش خدای ساخته که فقط برای استخرش، ۸۰۰ هزار تومان خرج کرده... شاه هم همان روز، همه‌این حرف‌ها را برای تیمور بختیار بازگو می‌کند و به کنایه می‌گوید حالا کی اجازه می‌دهید توی استخر ۸۰۰ هزار تومانی‌ات شات کنیم؟... تیمور بختیار یکه می‌خورد و می‌پرسد که این را از کجا می‌داند؟ و شاه می‌گوید از گلی‌گفتا! شاه به دایی مصطفی می‌گفت اگر گلی! (چون دایی در از گل باغی داشت که معمولاً برای تفریح به آنجا می‌رفتند). تیمور بختیار به شدت

عصبانی می‌شود و به دایی مصطفی تلفن می‌زند و تهدیدش می‌کند که اگر ستاره بشود و به آسمان هم برود، بالاخره او را خواهد کشت... بعد هم که در غدای دایی مصطفی سم ریختند و او را کشتند! من آن موقع در ایران نبودم و در اروپا بودم. دایی مصطفی هر روز صبح به سواری می‌رفت. آن روز میرا خورش می‌بیند که از نیامده است. دنبالش می‌رود و می‌بیند در آتافش قفل است. در را به هر شکلی که بوده باز می‌کنند و می‌بینند حالتش خوب نیست. او را سوار ماشین می‌کنند و به بیمارستان ببرند که وسط راه از بین می‌رود. جسد را به پزشک قانونی می‌برند. دکتر ارسطا رئیس پزشکی قانونی، کرمانشاهی و همشهری و دوست ما بود. جسد را که کالبدشکافی می‌کنند، می‌بینند در اثر سیانور از بین رفته است. دو روز بعد روزنامه‌های طرفدار دکتر مصدق نوشتند: مصطفی کاشانی در اثر افراط در مصرف مشروب از دنیا رفته! طبیعی بود که ما این ادعا را نپذیریم، واقعیت تو کر آن‌هاست.»

دایی مصطفی یک ورزشکار کارکشته وزیده بود، مطمئن باشید چنین آدمی در اثر مسمومیتی در حد ادعای آقایان نمی‌میرد. حرف غیر قابل قبولی بود.»

■ **و سرانجام: مرگ**

در میان تاریخ پژوهان، کمتر کسی است که در باب هویت قاتلان تیمور بختیار در عراق، تردیدی داشته باشد! با این همه شکل انجام عملیات، محل روایات گوناگون است. جواد عربانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، یکی از این روایات را اینگونه نقل کرده است:

«ترور بختیار بر اساس طرح ساواک و توسط یکی از مأموران نفوذی ساواک صورت پذیرفت. اگلن مطاوسیان با نام مستعار فرهنگ یکی از افراد تیپ نیروهای مخصوص به دلیل مهارت در تیراندازی برای این امر انتخاب شد. وی توسط ساواک به مجموعه بختیار نفوذ داده شد و در فرصت مناسب ضربه را وارد کرد. فرهنگ پس از ترور بختیار، دستگیر، شکنجه و نهایتاً توسط رژیم عراق اعدام شد. اسناد مربوط به عملکرد ساواک، در خصوص ترور بختیار نشان می‌دهد ساواک برای قتل بختیار برنامه‌ریزی مشخصی کرده بود: اولاً نحوه تنظیم خبر و گزارش به محمدرضا پهلوی، ثانیاً نحوه انتشار علت ترور بختیار و ثالثاً نحوه درج خبر ترور در مطبوعات نشان می‌دهد ساواک با برنامه‌ریزی مشخص و حساب‌شده اقدام به ترور بختیار می‌کند. اولین و مهم‌ترین دلیل نحوه تنظیم خبر ترور توسط نصیری، ریاست سازمان ساواک، بود؛ شاه عموماً تعطیلات تابستانی خود را در ویلاهای نوشهر می‌گذراند. زمان مخایره خبر ترور بختیار توسط نصیری به وی، شاه در تهران نبوده و خبر به نوشهر مخابره می‌شود. مفاد تلگراف نشان می‌دهد هم شاه و هم نصیری از برنامه ترور خبر داشتند. عوامل مربوطه سوزره را هدف گلوله قرار داده‌اند. ترور بختیار برای دولت عراق ضربه بسیار سنگینی بود؛ از این‌رو نخستین واکنش دولت عراق پنهان داشتن خبر مربوط به ترور بود. پس از مرگ بختیار، گزارش‌های ساواک در مورد رفتار رژیم بعث با طرفداران بختیار ضد و نقیض است. در یکی از اسناد به حمایت بیشتر و افزایش مستمری اشاره شده است در حالی‌که اسناد دیگر به افزایش محدودیت‌ها و کاهش حمایت‌ها تصریح دارد؛ به طوری که دولت عراق به بهانه کمبود بودجه، حتی نمی‌تواند دستمزدی‌های قبلی آنها را نیز بپردازد. به نظر می‌رسد با مرگ بختیار مجموعه نیروهای تحت امر او نیز پراکنده شدند.»

این محقق تاریخ معاصر، در باب علل و زمینه‌های ترور بختیار توسط عوامل پهلوی دوم نیز تحلیلی به شرح ذیل دارد:

«خراج سپهبد بختیار از ایران اولین سنگ بنای مخالفت وی با رأس هرم قدرت در ایران بود و به‌تدریج او را به یک مخالف تمام‌عیار رژیم پهلوی بدل ساخت. بازخوانی نزدیک به یک دهه زندگی او در کشورهای اروپایی و همچنین در کشورهای چون لبنان و عراق معلو از تحرات و فعالیت‌هایی است که او در جهت مبارزه با رژیم پهلوی در پیش گرفته بود. در این دوره منازعه قدرت بر سر موضوعات قدیمی چون آروندرد و مبارزان کرد باعث شد دولت عراق از وجود عنصر ناراضی چون بختیار به عنوان اهرم فشار بر ایران بهره جوید. سرمایه‌گذاری مالی و نظامی بغداد در این زمینه موجب شده بود که تقریباً تمامی امکانات مالی و تسلیحاتی و حتی نیروی نظامی مورد نیاز بختیار تا حدود زیادی در اختیار وی قرار گیرد، اما این تحركات با قتل تیمور بختیار در ۱۶ مرداد ۱۳۴۹ در منطقه دیالی عراق تاکام ماند.»

■ **بسیاری از مرگ چنین آدم سنگدلی شادمانند!**

امیر اسدالله علم وزیر وقت دربار، در یادداشت‌های روزانه خود، از دو نکته پرده برمی‌دارد. نخست خوشحالی مردم از ترور بختیار به عنوان عنصری بی‌رحم و سنگدل:

«بختیار سرانجام مرد و در شرفیابی امروز توانستم گزارشی از تأثیر عمیقی که این خبر بر مردم داشت بدهم. بسیاری از مرگ چنین آدم سنگدل و بی‌رحمی شادمان هستند، ولی در عین حال از قدرت رعب‌انگیز نیروهای امنیتی شاه میپوهند. حتی شایع است دو جوانی که چند هفته پیش یک هواپیمای ایران ایر را ربودند و به عراق فرزند او مأموران مخفی ساواک بوده‌اند که برای کشتن بختیار رفته‌اند. شاه از این ماجرا خوشش آمد و گفت هر چند این حرف مطلقاً مزخرف است، ولی بد نیست این شایعه را زنده نگه داریم.»

نکته دومی که از یادداشت‌های علم استنباط می‌شود، نقش نعمت‌الله نصیری در انجام پروژه ترور بختیار در عراق است. با این همه و به رغم این خوش خدمتی، شاه به دلایلی و هنوز از وی رضایت ندارد: «صبح شرفیاب شدم. . . مسئله از تقای درجه سپهبد نصیری، رئیس ساواک را مطرح کردم که که در این سرذن بختیار تلاش بسیار کرده است. شاه گفت بله، بله اینها همه به جای خود، ولی همین سپهبد نصیری بود که نقشه‌های ما را در کودتای عراق به گند کشید. در حقیقت به این مناسبت باید درجه‌هایش را از او بگیرم. چندین بار به او گفتم به افسرهای عراقی‌ای که با ما تماس گرفته‌اند اعتماد نکن، ولی توجه نکرد و نتیجه‌اش آن افجعه‌ای بود که به بار آمد. ما شکست خوردیم و در نتیجه صدها نفر در عراق اعدام شدند. انگلیسی‌ها ما را لو دادند. از نقشه ما باخبر شدند و به رئیس‌جمهور عراق خبر دادند. حسن الیکر به‌ظاهر ضد انگلیسی‌هاست، ولی در واقعیت نو کر آن‌هاست.»

تیمور بختیار در حاشیه عملیات کشف یکی از مخفیگاههای حزب توده در دوران تصدی فرمانداری نظامی تهران

تیمور بختیار در حاشیه عملیات کشف یکی از مخفیگاههای حزب توده